**اصول: استصحاب، جلسه 42: دوشنبه 15/09/1400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث ما در مورد استصحاب تعلیقی هست. استصحاب تعلیقی در واقع یک مسامحه در تعبیر هست، یعنی استصحاب امر معلّق، استصحاب قضیۀ تعلیقیه. خب گاهی اوقات آن حکم شرعی که ما می‌خواهیم استصحاب کنیم وجود بالفعل دارد. مثلاً یک شیءای قبلاً نجس بوده، لباس من نجس بوده نمی‌دانم الآن پاک شده، پاک نشده، بقای نجاستش را استصحاب می‌کنیم. حالا به نحو شبهۀ موضوعیه یا به نحو شبهۀ اسمیه. یک موقعی هست نه قبلاً وجود بالفعل نداشته، به نحو تعلیقی موجود بوده، مثال معروفش این هست که عنب در هنگامی که حالت عنبیت داشته ما می‌دانیم اگر غلیان کند حرام می‌شود. نمی‌دانیم عنب وقتی حالت عنبیت به حالت تر بودنش را از دست می‌دهد، به حالت خشک و زبیبیت می‌رسد آیا هنوز هم این وصف تعلیقی اذا غلی حَرُم را دارد یا ندارد؟ ما می‌خواهیم این را استصحاب کنیم. البته توجه دارید که بحث ما بر جهت تعلیقی بودن متمرکز هست. در نتیجه باید مثلاً در همین مثال این‌که عنب با تغییر حالتش از حالت عنبیت به حالت زبیبیت تعدد موضوعی پیدا نمی‌کند این را مفروغ عنه گرفته باشیم. فرض این هست که عنب چه در حال عنبیت باشد چه در حال زبیبیت باشد یک موجود است و حکمش هم یک حکم است. حرمت در حال عنبیت با حرمت در حال زبیبیت نه موضوعاً نه محمولاً متعدد نیست. فقط صحبت سر این هست که آیا تعلیقی بودن مانع جریان استصحاب می‌شود یا نمی‌شود.

مرحوم آخوند می‌فرمایند که، حالا به‌طور کلی این مطلب را عرض بکنم در بحث استصحاب امر تعلیقی، استصحاب معلّقات دو مرحله بحث هست. یک مرحله بحث هست در مورد این‌که اصل جریان استصحاب امر تعلیقی، یک مرحله بحث این است که آیا معارضی دارد یا معارضی ندارد. در مرحلۀ اوّل بحث اشکال این هست که امر معلّق قبل از وجود شرطش تحقق ندارد. با تحقق شرط محقق می‌شود. مرحوم آخوند می‌فرمایند که نه این مطلب درست نیست. این‌که شما می‌فرمایید امر معلّق وجود ندارد مرادتان چی است؟ وجود فعلی می‌خواهید بگویید ندارد، بله. وجود فعلی ندارد، ولی کی گفته در استصحاب باید وجود فعلی داشته باشد مستصحب ما تا استصحاب صورت بگیرد؟ اگر می‌خواهید بگویید اصلاً وجود ندارد، نه وجود دارد ما می‌دانیم که تحقق دارد. این کلام مرحوم آخوند. بعد یک تعبیری دارد کیف و المفروض انّه مورد فعلاً للخطاب بتحریم مثلاً او الایجاب. کأنّ شاید ایشان اینجوری می‌خواهد بگوید که این که شارع مقدس الآن خطاب به تحریم، همین الآن یک خطاب تحریمی یا یک خطاب ایجابی دارد. این خطاب تحریمی و ایجابی به چی تعلق گرفته؟ در حالی که هنوز معلّقٌ علیه نیامده؟ به این امر تعلیقی تعلق گرفته.

شاگرد: ایجاب نیامده؟ معلّق علیه؟

استاد: حالا صبر کنید این را توضیح می‌دهم.

این تکۀ کلام مرحوم آخوند را داشته باشید بعد در موردش صحبت می‌کنم. مرحوم آقای نایینی اینجا اشاره می‌کنند که نه استصحاب در امر معلّق اصلاً ذاتاً جاری نمی‌شود. ایشان می‌فرمایند که ما در حکم دو مرحله داریم، یک مرحلۀ جعل داریم، یک مرحلۀ مجعول داریم. مرحلۀ جعل این هست که یک حکم به نحو کلی و به نحو شرطی یک موضوع جعل می‌شود. خب شک در بقای جعل به این است که آیا این حکم نسخ شده یا نسخ نشده. اگر ما شک کنیم که حکم نسخ شده یا نسخ نشده استصحاب بقای حکم می‌کنیم، بفرمایید استصحاب عدم نسخ می‌کنیم، آن درست است. اما یک مرحله. یک مرحلۀ دیگری هست در بقای مجعول، مرحلۀ مجعول هست. مرجلۀ مجعول در هنگامی که شرط در خارج تحقق پیدا می‌کند حکم فعلی می‌شود، مرحلۀ فعلیت و مرحلۀ مجعول. خب اینجا وجود حکم فعلی و وجود حکم در مرحلۀ مجعول متوقف هست بر تحقق شرط و قبل از تحقق شرط تحقق ندارد. و ورای این دو تا امر، امر ثالثی ما نداریم که به نام که شما بخواهید استصحاب کنید. بنابراین چی چی را می‌خواهید استصحاب کنید؟ این محصّل بیان مرحوم نایینی.

مرحوم آقای روحانی، این کلام مرحوم آقای نایینی را مرحوم آقای روحانی در منتقی الاصول می‌آورند و می‌فرمایند ما ۳ تا مبنا در باب حقیقت حکم داریم. و بنابر مبنای صحیح که همین مبنای مرحوم نایینی هست مطلب ایشان هم درست است، و حالا آن ۳ تا مبنا را من الآن واردش نمی‌شوم، همین مبنای مرحوم نایینی را امرش را دنبال کنیم. ایشان می‌فرماید که ماحصل فرمایش ایشان این هست که حکم روی موجود خارجی نمی‌رود، حکم آن مقام مرحلۀ جعلش روی موجود خارجی نمی‌رود، روی آن عنوان کلی می‌رود. و آن عنوان کلی یک عنوان ذهنی متعلّق حکم هست. خارجیت پیدا کردن حکم به این هست که شرطش تحقق پیدا کند. یعنی حکم دو مرحله دارد، یک مرحله، مرحله‌ای هست که در عالم ذهن هست، آن به نحو تعلیقی هست، به نحو شرطی هست و از بین رفتن آن حکم فقط به نسخ هست، شک در از بین رفتن آن هم به شک در نفس برمی‌گردد، آنجا ما استصحاب عدم نسخ را می‌توانیم جاری کنیم. اما اگر بخواهید حکم را به آن مرحلۀ خارجیت بخشیدنش ملاحظه بکنید آن قبل از تحقق شرط تحققی در عالم خارج این حکم ندارد. این محصّل فرمایش آقای روحانی بود. حالا یک چیزهایی دارد که خودتان ملاحظه بفرمایید نمی‌خواهم وارد ریزه کاری‌هایش بشوم. به نظر می‌رسد ما اینجا نیازمند یک بار دیگر برگشت به حقیقت جعل و رابطۀ جعل و مجعول هستیم تا ببینیم چقدر با این فرمایش مرحوم آقای نایینی می‌توانیم موافقت کنیم؟ چقدر نمی‌توانیم موافقت کنیم؟

یک سری نکات را ابتداءً تذکر بدهم، اکثر این نکات را قبلاً گفتم ولی باز تکرار می‌کنم. حاج آقا یک بحثی را مطرح می‌فرمودند در بحث این‌که آقایان گاهی اوقات تعبیر می‌کنند که خارج معلوم بالعرض است، معلوم بالذات صورت فعلیه است. در علوم حصولیه معلوم بالذات صورت ذهنیه است، معلوم بالعرض صورت خارجیه است. حاج آقا می‌فرمودند اینجا یک خلطی شده. شما علم را چی تعریف می‌کنید؟ اگر علم یعنی حضور صورة الشیء، مصبّ این وصف خارج است. این خارج هست که صورتش در ذهن انسان حاصل شده. معلوم را اینجور می‌گوید المعلوم ما یکون صورته حاضرةً عند العالم. اینجوری تعریف می‌کنیم. المعلوم ما یکون صورته، علم را هم حضور صورة الشیء عند العالم معنا می‌کنید. در نتیجه معلوم می‌شود ما تکون صورته حاضرةً عند العالم. آن چیزی که صورتش در نزد عالم حاضر است خارج است؟ یا صورت ذهنیه است؟ قطعاً خارج است. صورت ذهنیه‌اش که صورتش دیگر ظاهر نیست، حاضر نیست در عند الذهن. اگر مرادتان حضور نفس الشیء است خارج اصلاً متعلّق علم نیست. چون خارج در ذهن نمی‌آید، صورتش در ذهن می‌آید. بنابراین این‌که شما می‌گویید معلوم بالعرض خارج هست، معلوم بالذات صورت ذهنیه بستگی دارد علم را چجوری تعریف کنید. حالا بحث فلسفی نمی‌دانم وجود ذهنی و اینها کار ندارم. ما فعلاً روی مفهوم عرفی قضیه دارم تحلیل می‌کنم. ببینید حضور الشیء تعریف علم هست؟ یا حضور صورة الشیء؟ اگر حضور الشیء باشد، صورت ذهنیه فقط معلوم است، خارج نه معلوم بالذات است نه معلوم بالعرض، چون در ذهن حضور ندارد. اگر حضور صورة الشیء باشد، معلوم بالذات خارج است، صورت ذهنیه اصلاً معلوم نیست. پس این‌که یک معلوم بالذات درست می‌کنید، یک معلوم بالعرض درست می‌کنید اینها اصلاً درست نیست.

شاگرد: بالعرض یعنی چی؟ بالعرض و المجاز اگر باشد؟ ؟؟؟ ۱۴:۵۰

استاد: بحث سر این است که حضور

شاگرد: حقیقةً معلوم نیست

استاد: یعنی حضور صورة الشیء، این حضور صورة الشیء به مفهوم ذهنی که نمی‌شود تعلق بگیرد.

شاگرد: یعنی حضور شیء بگیریم

استاد: علم یعنی حضور صورة الشیء ما می‌گیریم. علم یعنی حضور صورة الشیء. این حضور صورة الشیء آن متعلقش آن معلوم خارجی است. خب حالا در مورد محبوب هم همین مطلب هست. سؤال این هست که محبوب صورت ذهنیه است؟ یا محبوب آن فردی هست که در عالم خارج وجود دارد؟ پاسخ مطلب این است که حب را شما چی معنا می‌کنید؟ اگر می‌گویید حب یعنی آن چیزی که صورت ذهنیه‌اش در من شوق ایجاد می‌کند، در من انبساط خاطر ایجاد می‌کند. اگر آن را می‌گویید آن موجود خارجی محبوب است. این صورت ذهنیه‌اش محبوب نیست، چون این صورت ذهنیه‌اش که صورت ذهنیه‌اش ایجاد انبساط خاطر نمی‌کند. ما فرض این است که محبوب را اینجور معنا می‌کنیم ما تحرکُ صورتُهُ الذهنیة المحبّة. آن چیزی که صورت ذهنیه‌اش محبّ را به حرکت وا می‌دارد و محب را سر ذوق می‌آورد، سر کیف می‌آورد و آن را جذب می‌کند این محبوب است. محبوب ما تکون صورته الذهنیة جاذبة للمحب. اگر این هست، محبوب آن وجود خارجی است. و محبوب هم ما وجداناً محبوب را وصف آن صورت خارجی می‌دانیم. آن معنایی که ما از محبوب می‌فهمیم یعنی آن چیزی که وقتی من بهش توجه می‌کنم بهش التفات می‌کنم خوشم می‌آید، یعنی یک وصف نفسانی در من ایجاد می‌شود. انبساط خاطر در من ایجاد می‌شود. محبوب یعنی این. این معنا از حب به خارج تعلق می‌گیرد.

خب حالا بیاییم در احکام شرعیه. احکام شرعیه ما می‌گوییم مثلاً طهارت و نجاست. درست است که طهارت و نجاست به وسیلۀ اعتبار ایجاد می‌شود. ولی طهارت و نجاست وصف چی هستند؟ آن وصف خارج هستند. حالا من قبل از آن اجازه بدهید یک مطلبی در مورد حقیقت حکم عرض کنم. ببینید حکم اصلش اعتبار است، حقیقتش اعتبار هست. اعتبار این هست که یک شیءای که وجود حقیقی ندارد حد یک شیء دیگر را به شیء دیگر دادن. مثلاً زید شیر نیست، حد شیریت در مورد زید صادق نیست. ما در حق زید می‌آییم وصف شیریت را اعتبار می‌کنیم. اعتبار می‌کنیم یعنی چی؟ یعنی زیدی که حد شیریت نداریم این حد شیریت را به زید می‌دهیم. یعنی نازل منزلۀ شیر قرارش می‌دهیم. حقیقت اعتبار تنزیل است.

شاگرد:‌ شجاعتی دارد به خاطر

استاد: نه، آن منشائش است. آن منشاء این که چرا شیر را بر زید اطلاق می‌کنیم یک نکته‌ای باید داشته باشد. آن نکته مثلاً به جهت شجاعت است. و اصلاً در اعتبار لازم هم نیست اصلاً جهتی داشته باشد. آن مصحح این هست که اعتبار حسن باشد. و الا اصل اعتبار قوامش به آن نیست. حُسن عقلایی اعتبار به آن شجاعتش و اینهاست نه حقیقت اعتبار. من فرض کنید که، بچه‌ای که دارد بازی می‌کند، این می‌گوید این سنگ بچۀ من، همین اعتبار بچه بودن می‌کند. نیازی نیست همین مقدار اعتبار یعنی حد یک وجود حقیقی که بچه هست به این سنگ دارد اعطاء می‌کند. اعطاء حد شیءٍ لما لیس له هذا الحد. این حقیقت اعتبار است. خب این اعتبار را که حقیقتش همان تنزیل است. یک شیءای را نازل منزلۀ شیء دیگر می‌کنیم. ما وقتی شیر را نازل منزل، شجاع را نازل منزلۀ شیر می‌کنیم، شیر بودن زید امری است غیر حقیقی. وقتی امری است درست است. ولی در طول اعتبار ما یک وصف انتزاعی بر زید صدق می‌کند که این وصف، وصف حقیقی است. آن چی است؟ آن این است که زید چیزی است که نازل منزلۀ شیر شده است. این نازل منزلۀ شیر شدن این وصف برای، خود آن تنزیل یک امر حقیقی است، در طول تنزیل این وصف انتزاعی این‌که نازل منزلۀ، یعنی این‌که برای او وصف شیریت تنزیل شده است. التنزیل منزلة الاسدیة، این وصف در حق زید حقیقی است. زید حقیقتاً چیزی هست که نازل منزلۀ او شده. ما یک سلطۀ تکوینی داریم، این که من نسبت به اعمال خودم سلطه دارم. نسبت به اجزای بدنم سلطه دارم. حالا ما گاهی اوقات یک شیءای که خارج وجود من هست نه جزء اعمال من هست نه جزء اجزای بدنم هست، که سلطۀ تکوینی بر آن ندارم آن را می‌آییم برایش سلطه اعتبار می‌کنیم، این ملکیت. فرض کنید این کتاب را می‌گوییم این ملک من است. یعنی چی؟ یعنیمن سلطۀ بر این مال را برای خودم اعتبار می‌کنم، یا عقلا مثلا. من را مسلّط بر این مال فرض می‌کنند. تسلط تکوینی من بر این مال واقعی نیست، من واقعاً بر این تسلط تکوینی ندارم. ولی این‌که مفروض السلطه بودن این حقیقی است. اگر کلمۀ ملک وضع شده باشد که خارجاً همینجور هم هست برای مفروض السلطنة، مملوک یعنی آن چیزی که مفروض السلطنة هست. یعنی چیزی که عقلا سلطنت من را بر او فرض کرده‌اند. عقلا سلطنت من را بر چی فرض کردند؟ بر همین وجود خارجی، بر این شیء. این امر حقیقی هم هست. حقیقتاً هم سلطنت من را بر این شیء خارجی هرچند به تبع این وجود ذهنی است. فرض یک عملیۀ ذهنی است. ولی این عملیۀ ذهنی یک وصف انتزاعی حقیقی به آن شیء خارجی می‌دهد. آن شیء خارجی، شیءای می‌شود که متعلق فرض من قرار می‌گیرد، حقیقتاً. حقیقتاً. اینجور نیست که آن. چون فرض را شما همان شبیه همان حضور صورة الشیء بگیرید. مفروض یعنی آن شیءای که نسبت به صورت ذهنیه‌اش من یک تصوری را ایجاد کردم، یک عنوانی را به صورت ذهنیه‌اش نسبت دادم. یک وصف حقیقی ولو انتزاعی است. انتزاعی حقیقتاً در عالم خارج منهای فرض آن تحقق ندارد. ولی به تبع تحقق فرض آن شیء خارجی به آن وصف متصف می‌شود. حالا طهارت و نجاست یک امر اعتباری است. ببینید ما یک پلیدی واقعی داریم، آن شیء خارجی گاهی اوقات پلید است. یعنی آن شیء خارجی. پلید است یعنی چی؟ یعنی که افراد را از خودش می‌راند. جنبۀ منفرّیت دارد. خب این جنبۀ منفرّیت پلید از پرهیز کردن تکوینی از او شیءای که تکویناً باعث می‌شود که افراد از او پرهیز کنند آن را ما پلید تکوینی می‌دانیم. شارع مقدس یک شیءای را اعتبار می‌کند که همان پلید تکوینی است. یعنی چی؟ یعنی نسبت به آن شیء پلیدی را اعتبار می‌کند. یعنی فرض می‌کند که این همان پلیدی هست که افراد ازش اجتناب می‌کنند، فرار می‌کنند. مصححش چی است؟ به این اعتبار که می‌خواهد افراد از او پرهیز کنند، وجوب اجتناب داشته باشد. مصحّح آن حکم وضعی، این حکم وضعی وجوب اجتناب از شیء هست. خب سؤال این است که اوّلاً آیا شارع مقدس که اعتبار می‌کند طهارت و نجاست زمانی که شارع اعتبار می‌کند بر شیء متصف می‌شود؟ یا در زمان شیء آن به طهارت و نجاست متصف می‌شود؟

سؤال این است فرض کنید شارع مقدس می‌گوید شیءای که ملاقات با نجس بکند نجس می‌شود. اذا لاق الشیء نجساً ینجس. این قضیه را به نحو قضیۀ شرطیه شارع اعتبار می‌کند، درست. حالا که اعتبار کرد، اوّلاً به محض این‌که شارع این اعتبار را کرد این قضیه تحقق پیدا می‌کند درست است. این قضیه ما الآن می‌توانیم بگوییم که یک نحو تحققی پیدا کرده، الشیء اذا لاق النجس ینجس. لازم نیست ملاقاتی در خارج تحقق پیدا کند تا این قضیۀ شرطیه ما بگوییم محقق است. نه این قضیه به محضی که شارع آن اعتبار را کرد این قضیۀ شرطیه صادق است، درست است. ولی این قضیۀ شرطیه که تحقق دارد یک امر فعلی هم بعد از تحقق ملاقات بر آن شیء صدق می‌کند. این امر فعلی چیزی نیست جز همان عنوان انتزاعی که از آن اعتبار انتزاع می‌شود. اینجور نیست که در عالم خارج با تحقق ملاقات یک وصف حقیقی و عینی تحقق پیدا کند. وصف حقیقی تحقق پیدا نمی‌کند. ولی آن وصفی که من اعتبار کردم، آن وصف بعد از ملاقات بر او صدق می‌کند. یعنی من هم می‌توانم همین الآن بگویم که این شیء اذا لاق ینجس، صادق است. هم می‌توانم بگویم که بعد از این‌که ملاقات تحقق پیدا کرد عنوان نجاست برش صدق می‌کند. این را توجه بفرمایید. ما یک جعل داریم که در یک زمانی حادث می‌شود. یک اعتبار داریم، یعنی یک اعتبار شرطی داریم که شارع در یک زمانی آن را ایجاد می‌کند. این اعتبار تا وقتی که نسخ نکرده این اعتبار باقی فرض می‌شود. یک بقای فرضی هم این اعتبار دارد. یعنی تا وقتی که این اعتبار نسخ نشده است منشاء اثر است. هر زمانی که این اعتبار موجود باشد، وجود این اعتبار یک بقای حکمی دارد، بقای حکمی این اعتبار به عدم نسخش است. درست است، این یک مرحله.

حالا در طول این اعتباری که با عدم نسخ بقای حکمی پیدا می‌کند ما دو تا امر انتزاعی می‌توانیم بگوییم در خارج تحقق دارد که هر دویش هم واقعاً ما می‌توانیم بگوییم تحقق دارد. یکی این‌که الآن هنوز نجاست، ملاقات انجام نشده. این لیوان را ما می‌توانیم بگوییم این لیوان اذا لاق النجس ینجس. این عنوان قبل از ملاقات هم بر این شیء خارجی صادق است. این اذا لاق النجس ینجسی که بر این شیء خارجی صادق است یک حقیقت دارد، ولی این حقیقتش معلول آن اعتبار هست، و اعتباری که با عدم نسخ بقای حکمی پیدا کرده. ما در واقع ببینید ۴ تا چیز اینجا داریم. یک خود جعل بما هو امرٌ آنی الحصول. یک جعل داریم، یک اعتبار داریم در یک زمان خاص تحقق پیدا کرده، این یک.

دوم جعل بما هو مستمرٌّ، آن جعل تا وقتی که نسخ نشده یک وجود استمراری دارد. و آن که منشاء اثر هست این وجود استمراری جعل هست. اگر یک قانونی در یک جا وجود داشته باشد آن قانون نسخ که می‌شود آن وجود حدوثی‌اش که از بین نمی‌رود، الواقع لا ینقلب ما وقع علیه. بلکه آن بقای اعتباری‌اش از بین می‌رود. قانون تا وقتی که نسخ نشده یک بقای اعتباری دارد. پس یک حدوث قانون، یک بقای قانون. در طول این دو تا، دو تا امر هم در خارج تحقق پیدا می‌کنند. آن دو تا امر این هست که در هر موجودی که، در هر شیءای ما می‌توانیم بگوییم این شیء اذا لاق النجس ینجس. بعد از ملاقات هم نجاست فعلیت پیدا می‌کند. هم صدق، این قضیۀ شرطیه در تک تک افراد صادق است، بر این شیء صادق است بر آن شیء صادق است، بر آن شیء صادق است. قبل از تحقق شرط هم این قضیۀ شرطیه صادق است. دقت بفرمایید، اینجور نیست که

شاگرد:‌از خارج صادق بر اشیایی است که هنوز آن شرط درشان؟

استاد: حالا صبر کنید این را من بعداً دقت‌هایی هست که این دقت‌ها را بعداً توضیح می‌دهم. ببینید ما در واقع مثلاً شارع مقدس گفته اذ استطاع الرجل وجب علیه الحج. یک جعل ایجاب وجوب حج داریم، حدوثش. حدوث ایجاب. یک بقای ایجاب داریم که این بقای ایجاب به عدم نسخ است. دو تا چیز دیگر داریم که این دو تا چیز وجود حقیقی دارند، ولی وجود حقیقی‌شان به تبع این بقای ایجاب است. آن چی است؟ آن این است که به هر شخصی دست بگذاریم بگوییم این انسان لو استطاع وجب علیه الحج. آن انسان لو استطاع وجب علیه الحج. این عنوان قبل از تحقق خارجی استطاعت هم تحقق دارد. یک امر دیگری هم اینجا ما داریم، آن‌که بعد از این‌که استطاعت تحقق پیدا کرد آن وجوب فعلی می‌شود. هم وجوب فعلی، هم وجوب تعلیقی به آن فرد خارجی تعلق می‌گیرد. آن فرد خارجی متصف به وجوب می‌شود و همان فرد خارجی متصف به وجوب تعلیقی می‌شود. البته آن فرد خارجی که می‌گوییم متصف به وجوب می‌شود یا متصف به وجوب تعلیقی می‌شود این وجوب تحققش به تحقق همان بقاء الایجاب است. اینجور نیست که یک تحققی ورای آن داشته باشد. چون ایجاب شده است و این ایجاب نسخ نشده است پس بنابراین دست می‌گذاریم به خارج می‌گوییم هذا الرجل اذا استطاع وجب علیه الحج. بعد از استطاعت هم می‌گوییم که واجب الحج شد. پس بنابراین ما اینجا، این‌که می‌خواهیم استصحاب کنیم یک موقع شک در نسخ داریم، ما بقای آن ایجاب را استصحاب می‌کنیم. نمی‌دانیم ایجاب که حادث شده بقای حکمی دارد یا ندارد؟ چون گفتیم بقای حکمی‌اش به عدم نسخ است. استصحاب عدم نسخ بقای حکمی آن ایجاب است. خب این استصحاب عدم نسخ است.

ولی گاهی اوقات ما استصحاب، دست می‌گذاریم روی خارج. می‌گوییم این قضیۀ شرطیه‌ای که اذا استطاع وجب علیه الحج در حق این آقا صادق بود. نمی‌دانم هنوز صادق هست یا هنوز صادق نیست. در مورد آن عنب و زبیب دست می‌گذارم روی عنب. می‌گویم این عنب، این قضیۀ اذا غلی ینجس در حقش صادق است. نمی‌دانم تبدیل به زبیب شد این قضیۀ اذا غلی ینجس در حقش هنوز صادق هست یا صادق نیست. استصحاب می‌کنم بقای این قضیۀ تعلیقیه را. مشکلی ندارد. حالا این یک دقت‌هایی دارد که حالا این دقت‌ها را بعداً در موردش صحبت خواهیم کرد.

شاگرد: می‌خواستند ؟؟؟ ۳۸:۵۰ اشکال بگیرند؟

استاد: می‌خواستند بگویند که اصلاً یک چیز خارجی وجود ندارد.

شاگرد: وصف حقیقی نیست؟

استاد: وصف حقیقی نیست. و این را هم بگویم هم. حالا نکته‌ای که می‌خواهم رویش تکیه کنم این است، هم مجعول به نحو فعلی، مرحلۀ مجعول که مرحوم نایینی می‌گویند مرحلۀ فعلیت هست. شرعیتش به شرعیت جعل است. مرحوم نایینی می‌گوید در آن مرحلۀ مجعول استصحاب جاری می‌شود. مگر مرحلۀ مجعول یک شرعیت مستقل دارد؟ همان مقدار شرعیتی که آن امر تعلیقی تنجیزی دارد، همان مقدار شرعیت امر تعلیقی هم دارد. شرعی بودن امر تعلیقی به همان مقداری هست که امر تنجیزی شرعیت دارد. شما که استصحاب بقای مجعول را جاری می‌دانید و آن را شرعی می‌دانید آن هم عین همین. بین این دو تا چه فرقی دارد؟ حالا این را دقت کنید این را فردا یک توضیحاتی دارد.

شاگرد: این دو تا یک شرعیت دارند یا تابع است؟ یعنی علت و معلول است؟

استاد: به نحو، حالا بعداً این را توضیح می‌خواهم بدهم. یک بحث نگاه عرفی داریم، یک نگاه حقیقی داریم. به نگاه حقیقی که نگاه کنیم اینها یکی هستند. مجعول و جعل یکی است.

شاگرد: دو وصفی است که از یک چیز انتزاع می‌شود.

استاد: امور انتزاعی تحقق مستقل ندارند. تحققش به تحقق منشاء انتزاع است.

شاگرد: منشائشان واحد است دیگر؟

استاد: منشائشان واحد است، همین را می‌خواهم بگویم. تحققشان یک تحقق مستقلی از منشاء انتزاع ندارند. حالا این را بعداً توضیح می‌دهم.

شاگرد: منشاء انتزاعی که اثر ندارد.

استاد: حالا اثر دارد یا ندارد آنهایش را صبر کنید. آنها نکاتی دارد در مورد آنها صحبت می‌کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان